

سیاوش در تاریخ داستانی ایران (پس از اسلام)

دکتر ذوالفقار علامی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء

نسرین شکیبی ممتاز*

چکیده

این مقاله درباره یکی از مهمترین و محوریترین شخصیت‌های شاهنامه - سیاوش - است. داستان اندوهناک سرگذشت سیاوش بخش مهمی از شاهنامه را به خود اختصاص داده به گونه‌ای که تأثیر آن بر حوادث و داستانهای بعدی شاهنامه انکار نشدنی است. می‌توان به قطع اذعان کرد که زیباترین و گیراترین داستان شاهنامه است که فردوسی براساس اصول تراژدی و داستان نویسی آن را به رشته تحریر درآورده است.

در این نوشتار به بررسی نقش آیینها در داستان سیاوش پرداخته شده است. ردپای بسیاری از آیینهای کهن در داستان قابل تشخیص است که استاد سخن بخوبی از عهده ادای معنای آن در قالب تراژدی جذاب و ماندگار برآمده است؛ آیینهایی که تا به حال نیز در قالب رسوم و سنتهای نوروزی مانند حاجی فیروز و سوگ سیاوش در جامعه جریان دارد. سیاوش نه تنها شخصیتی اساطیری بلکه شخصیتی دینی است که در بسیاری از متون دینی کهن مانند اوستا و بندهشن و ... به وی اشاره شده است. پژوهش پیش رو سعی می‌کند در حد امکان به بررسی آیینهای مرتبط با سیاوش: «حاجی فیروز»، «سوگ سیاوش» و ارتباط سیاوش با خدای شهیدشونده نباتی در تمدن بین‌النهرین (دموزی) بپردازد.

کلید واژه: تاریخ داستانی ایران، سیاوش، سودابه، افراسیاب، کاووس

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۱۰/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۲/۴

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء

داستان سیاوش یکی از زیباترین و غم‌انگیزترین داستانهای شاهنامه است. فردوسی در این تراژدی روایت‌کننده زندگی انسان آزاد و مختاری است که برای رعایت مصالح اجتماعی و مسائل اخلاقی، همواره در برابر تقدیری قدرتمندتر از خود تسلیم می‌شود. او با اینکه می‌تواند از چنبر این تسلیم بگریزد، آگاهانه در برابر مرگی ناخواسته، گردن می‌نهد تا خوبیها و ارزشهای انسانی را به منصه ظهور برساند. سیاوش، چهره شریف و آسمانی شاهنامه است که از پدری ایرانی و مادری تورانی و با طالعی نحس و سرنوشتی شوم به دنیا می‌آید.

مصلحتهای اجتماعی و مقاصد سیاسی در دو جبهه ایران و توران، همواره سیاوش را در مسیر نوعی تسلیم و سرسپردگی محض پیش می‌برند. او با سرنوشتی از پیش تعیین‌شده و مقدر به دنیا می‌آید. ستاره‌شناسان و منجمان دربار کاووس، ستاره بختش را آشفته و آینده‌اش را تیره و تار پیش‌بینی می‌کنند و او تا هنگام مرگ در مسیر این پیش‌بینی حرکت می‌کند.

سیاوش به نوعی قربانی سرنوشتی است که خود نیز به تیرگی و تاریکی آن آگاهی دارد. به همین دلیل هیچ‌گونه تلاشی برای تغییر و یا از بین بردن آن انجام نمی‌دهد. برای او همه جهان و جهانیان به منزله دست‌افزاری هستند که او را به سوی مرگ سوق می‌دهند.

با وجود غلبه روحیه تسلیم در سیاوش، همواره نوعی خرد و تدبیر قابل تحسین در شخصیت او نمودار و مشهود است. او شاهزاده اقل و خردمندی است که پیوسته راه خردورزی می‌پوید و به فرمان عقل استوار خویش عمل می‌کند. در واقع، ترک دربار ناپاک پدر، گرفتن گروگان از افراسیاب، انتخاب تواران برای زندگی و حتی ازدواج با جریره و فرنگیس، همه از نشانه‌های آشکار خردمندی اوست. با توجه به این ویژگیهاست که حوزه ظهور و حضور سیاوش تنها به محیط شاهنامه محدود و محصور نمی‌شود. روایت زندگی این شاهزاده را می‌توان در متونی که قبل از نظم شاهنامه تألیف شده است نیز مشاهده کرد. اما فردوسی داستان زندگی و سرگذشت او را به گونه‌ای پرورده و معیارهای حماسی را به گونه‌ای در آن رعایت کرده است که خواننده در طول داستان همواره با نوعی هماهنگی و انسجام رو به رو می‌گردد و اشخاص و رویدادها را در دایره‌ای متحدالمرکز به هم گره می‌زند. از این‌رو می‌توان شاهنامه را بهترین و کاملترین بستر برای رشد و تعالی زندگی سیاوش دانست و این مسأله، نکته‌ای است که

در هیچ یک از متون پیش و پس از شاهنامه دیده نمی‌شود.

در میان متون تاریخ داستانی ایران پس از اسلام، کتابهایی می‌توان یافت که در آنها به گوشه‌هایی از زندگی سیاوش اشاره شده اما هیچ کدام از آنها به جز «تاریخ ثعالبی» کلیت زندگی او را بازگو نکرده است؛ لذا از آنجا که روایت فردوسی در اذهان جای گرفته است و همگان با آن آشنا هستند به عنوان مرکز، محور و حلقه ارتباط بین متون قرار گرفته است.

برخی از متون مورد نظر همچون «اخبار الطوال»، «تاریخ بلعمی» و «تاریخ بخارا» به دوره پیش از نظم شاهنامه و سایر متون به دوره بعد از نظم شاهنامه متعلق است. از این رو مقایسه آنها با یکدیگر نتایجی به دست می‌دهد که در خور توجه است؛ به عنوان مثال می‌توان به ماجرای «جریره و فرود» اشاره کرد که در هیچ یک از متون مورد مراجعه، مطلبی درباره آن گزارش نشده است و یا «مادر سیاوش» که تنها در تاریخ ثعالبی و «تاریخ گزیده» حضوری کوتاه دارد. در برابر اینان باید به «سودابه» اشاره کرد که در همه متون به عنوان زنی مطرح است که در جادوگری مهارت دارد و مهمترین عامل شهادت سیاوش به شمار می‌رود.

از آنجا که سیاوش یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است و حتی می‌توان از جهاتی او را مهمترین و استثنایی‌ترین چهره شاهنامه تلقی کرد، کتابها و مقالات ارزشمندی درباره وی نوشته شده است که از میان آنها می‌توان به «سوغ سیاوش» اثر «شاهرخ مسکوب»، «سیاوش بر آتش» اثر «مصطفی رحیمی»، «حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها» اثر «جلیل دوستخواه»، «نظری درباره هویت مادر سیاوش» نوشته «جلال خالقی مطلق» و... اشاره کرد؛ اما تاکنون شخصیت و سرگذشت وی در متون تاریخ داستانی ایران بررسی نشده است.

در این پژوهش، سیاوش در تاریخ داستانی ایران تا قرن هفتم، که شامل کتابهای متعدد و حماسی در زمینه متون تاریخی - داستانی ایران است، بررسی شده است.

لازم به ذکر است که نگارنده بر آن بوده تا به تمامی منابعی که مرحوم «مهرین دخت صدیقیان» در کتاب ارزنده «فرهنگ اساطیری - حماسی ایران» مورد استفاده قرار داده است، مراجعه نماید، لذا در این گذار با کتابهایی همچون «تاریخ یعقوبی»، «سنی ملوک الارض و الانبیا» و «مسالك و ممالك» روبه‌رو شد که با وجود پرداختن به تاریخ پادشاهان ایران، نامی از سیاوش نبرده‌اند.

اگرچه هر کدام از این متون می‌توانند از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گیرند در این نوشتار به عنوان متون منثور تلقی گردیده که به داستان سیاوش پرداخته‌اند. هدف از پیگیری این داستان در متون مختلف نیز به دست آوردن وجوه افتراق و اشتراک این متون با شاهنامه است. داستان سیاوش در این متون با توجه به ترتیب تاریخی و زمانی آنها بررسی شده است.

اسکندرنامه (روایت کالیستنس دروغین)

این کتاب به ۳۵۷-۳۸۷ قبل از میلاد مربوط است که به ذکر فتوحات و وقایع دوران اسکندر پرداخته است. اسکندر در پی کشورگشاییهای خود به شهری می‌رسد که نام آن را نمی‌داند. از مردم در مورد نام شهر سؤال می‌کند و مردی به او می‌گوید اینجا شهری است که سیاوش به دست خود ساخته است و آن را «سیاوش گرد» می‌گویند.

مرد گفت: این شهر را سیاوش گرد خوانند و این شهر را سیاوش بنا کرد پسر کاووس و او را در این جایگاه کشتند و گورش بر آن جانب شهر است و آنجا خون او همی جوشد. چون شاه اسکندر این احوال بشنید، آب از دیده او رون گشت. سر به سجود نهاد و شکر باری کرد که بدان جا رسید. همان ساعت بر نشست و برفت تا آنجا که گور سیاوش بود. چون آنجا رسید، پنداشت که بهشت است. بر سر خاک او رفت. خاک او سرخ بود. خون تازه دید که می‌جوشید و در میان آن خون گرم، گیاهی برآمده بود سبز و جماعتی مردم آنجا جمع آمده بودند و شاه آنچه به اخبار شنیده بود به چشم خویش دید (افشار، ۱۳۴۲، ص ۲۴۳).

در این کتاب، که پیش از شاهنامه تألیف شده است با روایت فردوسی در مورد شهر ساخته سیاوش موسوم به «سیاوش گرد» و همچنین گیاهی که پس از مرگ از خون او می‌روید، تفاوتی وجود ندارد:

زنخاکی که خون سیاوش بخورد	به ابر اندر آمد درختی ز گرد
نگارید بر برگها چهر او	همی بوی مشک آمد از مهر او
به دی مه نشان بهاران بدی	پرستشگه سوگواران بدی

(شاهنامه، ج ۳، ص ۴۵۹)

اخبار الطوال: ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری

این کتاب یکی از مهمترین منابع تاریخی در مورد ایران باستان است. نویسنده ذیل

داستان کاووس به ذکر ماجرای سیاوش پرداخته است که با روایت فردوسی چند تفاوت عمده دارد:

نخست اینکه در این روایت از سودابه نامی به میان نیامده و تنها به بدگمانی بی دلیل کاووس نسبت به سیاوش اشاره شده است. دوم اینکه فرنگیس بدون ذکر نام و تنها با عنوان دختر پادشاه توران آمده علاوه بر این از جریره و فرود نیز نام برده نشده است. «پیران»، وزیر خردمند افراسیاب نیز در این متن به صورت «برایان» آمده است. برای ذکر تفاوت‌های یاد شده خلاصه‌ای از متن دینوری قابل ذکر است:

گویند در دوران ابرهه، پسر ملطاط، شهریار ایران کیکاووس بود. این پادشاه نسبت به زبردستان سختگیر و درباره زبردستان مهربان بود و با پیروزمندی و خصال ستوده به سر می‌برد تا زمانی که گمراه و مغرور گردید و آهنگ صعود به آسمانها کرد و او همان صاحب تابوت و کرکسهاست. کیکاووس درباره یگانه فرزندش بدگمان شد و آهنگ کشتن وی را نمود. سیاوش گریخت و به پادشاه ترکستان پناهنده شد. پادشاه مزبور، سیاوش را پس از آزمایش و پس از آگاهی بر عقل و فرهنگ و دلیری و جوانمردی به مقامی شایسته برگزید و زمام امور کشور بدو سپرد و کسان و نزدیکان شاه بر سیاوش حسد بردند و ترسیدند مبادا امر پادشاهی را از کف آنها برآید. پس دسیسه‌هایی برایش ترتیب دادند تا اینکه پادشاه فرمان به کشتن او داد. دختر پادشاه، همسر سیاوش بود و از او فرزندی در شکم داشت. از این رو پادشاه دستور داد تا شکم دختر را نیز بشکافند و طفل را به قتل برسانند. وزیرش که «برایان» نام داشت به شفاعت برخاست و از پادشاه تقاضا کرد تا به دختر بی‌گناهش آزار نرساند. پادشاه درخواست وزیر را پذیرفت و دختر را به او سپرد به شرطی که فرزندش را پس از ولادت به قتل برسانند. دختر نزد وزیر بماند تا پسری بزاید و او همان کیخروست که پس از وی پادشاه شد (دینوری، ۱۳۶۴: صص ۱۳-۱۴).

در این روایت، اختلاف‌هایی با روایت فردوسی دیده می‌شود. در شاهنامه، افراسیاب از پیران نمی‌خواهد که کودک را به قتل برساند بلکه پس از به دنیا آمدن فرزند و در حالی که مشغول چوپانی است به دیدن او می‌رود و کیخسرو عمداً در پاسخ به سؤالهای افراسیاب به بیراهه می‌رود و به او جوابهای بی‌سر و ته می‌دهد تا گمان دیوانگی او به ذهن شاه خطور کند:

بدو گفت کای یادگار مهان پسندیده و ناسپرد جهان
که تاج سر شهریاران تویی که گوید که پور شبانان تویی

شبان نیست از گوهر تو کسی وز این داستان هست با من بسی
(ج ۳، ص ۴۵۷)

تاریخ بخارا: ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی

در تاریخ بخارا، که همزمان با شاهنامه ابومنصوری تألیف گردیده، روایاتی درباره سیاوش هست که چون نشانه‌ای از ادامه سنتهای باستانی در آن سالهاست و محیط نظم شاهنامه را روشن می‌کند، آن را عینا نقل می‌کنیم:

پس سیاوش این حصار بخارا بنا کرد و بیشتر آنجای می‌بود... و افراسیاب او را بکشت و هم در این حصار، بدان موضع که از در شرقی اندر آبی، اندرون در کاه‌فروشان و آن را دروازه غوریان خوانند، او را آنجا دفن کردند و مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس برد، کشتند، پیش از آفتاب بر آمدن نوروز. و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست؛ چنانکه در همه ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قولان آن را گریستن خوانند و این سخن زیادت سه هزار سال است (نرشخی، ۱۳۵۱: صص ۱۸۵-۱۸۶).

روایت تاریخ بخارا در مورد سوگ سیاوش را می‌توان به عنوان قدیمی‌ترین سند تاریخی در این باره مورد استناد قرار داد. نویسنده معتقد است که قبر سیاوش در بخاراست و به نقل از کاشغری می‌نویسد:

«آتش‌پرستان، هر سال در بخارا به محلی می‌روند که احتمالاً سیاوش در آنجا کشته شده است. در آنجا زاری می‌کنند و قربانی می‌کنند و خون قربانی را روی قبر می‌ریزند» (نرشخی، ۱۳۵۱، ص ۲۰۹).

آفرینش و تاریخ: مطهر بن طاهر مقدسی

این کتاب، بخشهایی مهم در زمینه آفرینش، تاریخ، اساطیر و مسائل مربوط به رستاخیز دربردارد.

بخش اساطیری شامل معرفی پادشاهان اساطیری ایران است که چون سیاوش در ایران رسماً جنبه شاهی نداشته است چندان به آن پرداخته و تنها ماجرای او را با سودابه که «سعدی» نامیده شده، ذکر کرده است:

گویند میان سعدی و سیاوش بن کیکاووس، داستانی روی داد به مانند داستان یوسف و زلیخا که او را به خویشتن خواند و به زشتی و گویند سعدی دلباخته او شده بود و برای دلربایی از سیاوش، نیرنگها ساز کرد. اگرچه سیاوش هرگز اجابت نکرد. سعدی

نزد پدرش از وی شکایت کرد تا سیاوش را به زندان افکندند و کمر به قتل وی بست. خبر به رستم رسید، دانست که از نیرنگ سعدی است. آمد و او را به خانه بیرون برد و سرش را برید و سیاوش در سرزمین ترک کشته شد و شهریار کیکاووس صد و پنجاه سال بود (مقدسی، ۱۳۷۴: ص ۵۰۶).
در این روایت با روایت فردوسی تفاوتی دیده نمی‌شود مگر نام «سودابه» که به صورت «سعدی» ذکر شده است.

تاریخ بلعمی: ابوعلی محمد بن محمد بلعمی

این کتاب ترجمه‌ای است از ابوعلی بلعمی، وزیر دانشمند منصور بن نوح سامانی از تاریخ طبری. در این کتاب، که پیش از شاهنامه فردوسی نگارش یافته است، نامی از سودابه به عنوان دختر پادشاه هاماوران نیست بلکه همسر کاووس، دختر افراسیاب است که توسط شاه ایران به دربار آورده شده است. این دختر که به حيله‌گری متصف است به سیاوش دل می‌بازد:

و این کیکاوس، دختر ملک ترک را به زنی کرده بود، دختر افراسیاب را و افراسیاب این دختر او را فرستاده بود بی‌خواسته و سالی زمان خواسته بود تا مال بفرستد و دو سال بشد از این میعاد و چیزی نفرستاد. پس چون سیاوخش باز بلخ آمد و جامه‌های ملوکان اندر پوشید و به سلام پدر بشد، زن کاووس، دختر افراسیاب بر سیاوخش عاشق شد و او را بر خویشتن خواند و سیاوخش فرمان او نکرد و گفت پدر را بی‌وفایی نکنم (بلعمی، ۱۳۸۳، صص ۴۱۹-۴۲۰).

نام برادر حيله‌گر افراسیاب در این روایت «کیدر برسکان» است در حالی که در شاهنامه و تمامی متون پس از آن، نام او «گرسپوز» است:

«افراسیاب را برادری بود نام او «کیدر بر سکان» و این کیدربرسکان نخست فرمود تا گوش و بینی سیاوخش برداشتند، پس طشت زرین بفرمود نهادند و سر سیاوش در آن طشت بریدند» (بلعمی، ۱۳۸۳، صص ۴۱۹-۴۲۰).

چنانکه ذکر شد، کیدربرسکان دستور می‌دهد تا گوش و بینی سیاوش را ببرند در حالی که این نکته در منابع دیگر نیامده است.

در این روایت، داستان سیاوش پس از مرگ به پایان می‌رسد و دیگر سخنی از گیاه «خون سیاوشان» و رستاخیز دوباره او نیست.

مروج الذهب و معادن الجواهر: علی بن حسین مسعودی

در این کتاب، داستان سیاوش به طور مفصل و جدا نیامده بلکه ذیل داستان کاووس و نبردش با پادشاه هاموران، که در اینجا با نام یمن آمده، ذکر گردیده است. این روایت با روایت فردوسی تفاوت چندانی ندارد مگر اسم سودابه که به صورت «سعدی» آمده است:

گویند نخستین کسی از ملوک که مقیم بلخ شد و از عراق برفت، کیکاووس بود. وی از آن پس که به عراق نافرمانی خدا کرد و بنایی برای پیکار آسمان ساخت، رو به یمن نهاد و پادشاه وقت یمن، که کیکاووس به جنگ او رفته بود، شمر بن فریقس بود. شمر به مقابله او برون شد و اسیرش گرفت و در زندانی بسیار تنگ محبوس کرد و دختر شمر که سعدی نام داشت بدو دل باخت و نهان از پدر با او و همراهانش نیکی همی کرد و چهار سال به زندان بود تا رستم پسر دستان، گروهی مرکب از چهار هزار مرد از سیستان بیاورد و پادشاه یمن، شمر بن فریقس را بکشت و کیکاووس را برهانید و به ملکش بازگردانید و سعدی نیز همراه وی بود که بر او تسلط یافت و درباره پسرش سیاوش فرییش داد و و حکایت او با افراسیاب ترک رخ داد که مشهور است از پناه بردن سیاوش بدو و به زنی گرفتن دخترش که کیخسرو را از او آبستن شد و کشته شدن سیاوش پسر کیکاووس به دست افراسیاب و کشته شدن سعدی به دست رستم پسر دستان و انتقام سیاوش که رستم گرفت و گروهی از سران ترک را بکشت (مسعودی، ۲۵۳۶، صص ۲۲۱-۲۲۲).

چنانکه از متن یاد شده برمی آید، داستان سیاوش فقط به صورت اشاره ای گذرا ذکر شده است و آنچه از این اشاره ها برمی آید، همانند روایت فردوسی در شاهنامه است.

آثار الباقیه: ابوریحان بیرونی

ابوریحان در فصل ششم از این کتاب به بررسی تاریخ ایران پرداخته و مثل بسیاری دیگر از کتابهای تاریخی قبل و بعد از خود به ذکر شاهان ایرانی از دوره پیشدادیان تا پایان دوره ساسانی و مدت سلطنت آنها اشاره کرده و چون سیاوش را شاه نمی دانسته از او نامی نبرده و تنها آنجا که به تاریخ خوارزم پرداخته از او یاد کرده است:

اهل خوارزم به آغاز بنای خوارزم، تاریخ می گذاشتند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن به ورود سیاوش پسر کیکاووس و سلطنت کیخسرو و دودمان او در خوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نبود و دو سال پس از ساختن خوارزم

بود (بیرونی، ۱۳۵۲، ص ۵۶).

تاریخ ثعالبی: ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی

درونامه داستان سیاوش در این کتاب همان است که فردوسی در شاهنامه آورده است و تنها در چند مورد جزئی با آن اختلاف دارد.

به نظر می‌رسد هر دو اثر در بازآفرینی داستانهای کهن و اساطیری از منبعی واحد یعنی شاهنامه ابومنصوری بهره جسته‌اند.

داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی پس از رزم «رستم و سهراب» آمده ولی در تاریخ ثعالبی این داستان پس از رفتن کاووس به آسمان ذکر شده است.

در روایت ثعالبی، نام سودابه به صورت «سعدی» دیده می‌شود که زنی جادوگر است و از «جریره و فرود»، همچنین از خواب سرنوشت ساز گودرز برای یافتن کیخسرو خبری نیست.

موارد یاد شده به این کتاب منحصر نیست بلکه در منابع پیشین هم دیده می‌شود، اما نکته مهم و متفاوت در این متن در مورد مادر سیاوش است که به صورت کنیزی به کاووس داده می‌شود و پس از به دنیا آوردن سیاوش از دنیا می‌رود و این مسئله نکته‌ای است که در هیچ منبعی جز تاریخ ثعالبی دیده نمی‌شود:

«کیکاوس با کنیزی که زیبارویی مانند او دیده نشده بود و به او بخشیده بودند، همبستر گشت و سیاوش از او بزاد که چون ستاره‌ای درخشان بود و چون ماهی تابان و آن کنیزک از دست برفت» (ثعالبی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۴).

در شاهنامه، مادر سیاوش، حضوری که کمرنگ اما مؤثر دارد و تنها رسالتش بار گرفتن از شاه و به دنیا آوردن سیاوش قلمداد می‌شود. از این به بعد دیگر حضوری از او دیده نمی‌شود و تنها در روایت «ثعالبی» است که مرگش اعلام می‌گردد. در میان دست‌نویسها و نسخه‌های متعدد شاهنامه نیز تنها در دو نسخه «لندن» و «لنینگراد» مرگ این زن دیده می‌شود و آن هم به نظر دکتر خالقی مطلق الحاقی است و هیچ اصلاتی ندارد (خالقی مطلق، ۱۳۷۸).

تجارب‌الامم: ابوعلی مسکویه رازی

در این کتاب، سودابه دختر افراسیاب، و به افسون و جادوگری مشهور است:

«کیکاووس را زنی بود در زیبایی بی‌همتا که گویند دخت افراسیاب شاه توران بوده است. ایرانیان در این باره داستانهای دراز گویند و پندارند که وی زنی افسونگر بوده و سیاوش را افسون کرده بوده است» (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ص ۷۲).

رابطه سودابه و سیاوش در این متن به «دلدادگی» تعبیر شده است در حالی که این مسئله در هیچ کدام از متون مورد مراجعه دیده نمی‌شود:

سرانجام کاووس از آنچه میان آن دو می‌گذشت، آگاه گردید. پایان دلدادگیشان و این پندار که رازشان پوشیده خواهد ماند، این بود که کاووس بر پسر خشم گرفت؛ چنانکه سیاوش بر خویشتن بیمناک شد و به رستم گفت تا از پدرش کاووس بخواهد که او را به جنگ افراسیاب فرستند.

نویسنده سه بار از فرنگیس به عنوان دختر پادشاه و بدون ذکر نام یاد کرده است:

... افراسیاب، سیاوش را گرامی داشت و دختر خویش را به وی به زنی داد و او همان مادر کیخسروست. سرانجام سیاوش را هنگامی که زنش، دخت افراسیاب، کیخسرو را در شکم داشت، بکشتند. آن گاه نیرنگ زدند تا مگر زن بار شکم بیفکند و او نیفکند. سپس پیران، که آشتی میان سیاوش و افراسیاب به پا در میانی او پدید آمده بود، کار افراسیاب را نکوهید و او را از فرجام فریب و خوانخواهی بترسانید و رای زد تا افراسیاب دخت خویش و همسر سیاوش را بدو سپرد (مسکویه رازی، ۱۳۷۹: ص ۷۱).

در این داستان توطئه‌گرانی که برای سیاوش دام مرگ می‌گسترانند، برادر افراسیاب و دو پسر اوست که نامی از آنها برده نشده است. افراسیاب پسری به نام «سرخه» دارد که به دست «زواره» به خوانخواهی سیاوش کشته می‌شود و در هیچ منبعی برای او دو پسر حيله‌گر ذکر نشده است:

«افراسیاب، سیاوش را همچنان گرامی داشت تا از فرهنگ و هوش و برومندی و دلیری که از او بدید، بیمناک شد و برادر و دو پسر افراسیاب که بر پادشاهشان بیمناک بودند، میان افراسیاب و سیاوش سخن چیدند» (مسکویه رازی، ۱۳۷۹: ص ۷۲).

در حماسه ملی ایران، گیو فرزند گودرز مأمور می‌شود به توران برود و کیخسرو را به ایران بیاورد. در این روایت از گیو به صورت «ویو» یاد شده است:^۲

کاووس، ویو گودرز را به توران فرستاد و فرمود تا در کار پسر سیاوش که در آنجا بزاد، جستجو کند و راهی بیابد تا او را با مادرش از آنجا بیرون آرد. ویو چنین کرد و روزهایی را در جستجو کار کیخسرو سپرد تا سرانجام از کارش آگاه شد و نیرنگ زد تا او و مادرش را از توران زمین بیرون آورد (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ص ۷۲).

همان‌طور که از متن مذکور برمی‌آید، گیو به فرمان کاووس به توران می‌رود نه در اثر خواب پدرش گودرز آن چنان که در شاهنامه آمده است.

تاریخ سیستان^۳

نویسنده کتاب معلوم نیست. بنا به گزارش ملک‌الشعرای بهار، کتاب دارای دو بخش است. بخش اول آن به سال ۴۴۵ و بخش دوم به سال ۷۲۵ مربوط است. در این کتاب برخلاف دیگر کتابهای تاریخی، سخنی از قهرمانان ملی و حماسی به صورت روایتهای جداگانه نیست؛ به عنوان مثال تنها در دو جا به سیاوش اشاره شده که هر دو به ماجرای انتقام مربوط است: یکی ماجرای رفتن رستم به توران (بهار، ۱۳۱۴، ص ۳۶) و دیگری رفتن کیخسرو برای کین خواهی (بهار، ۱۳۱۴، ص ۳۶). در هر دو روایت، ذکر سیاوش به پس از مرگ مربوط است و نویسندگان کتاب به زندگی او به عنوان یک شخصیت محوری هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند.

فارسنامه: ابن بلخی

این کتاب قدیمی‌ترین منبع در مورد تاریخ و جغرافیای فارس است که حوزه تاریخی آن مشتمل بر دوران سلطنت سلسله‌های پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان است. نویسنده در خلال سلطنت پادشاهان کیانی به سرگذشت سیاوش نیز اشاره کرده است. قابل ذکر است که در این کتاب، داستان سیاوش پس از داستان به آسمان رفتن کاووس آمده و سودابه در آن به عنوان دختر افراسیاب معرفی شده و همچنین از فرنگیس تنها به عنوان «دختر افراسیاب» یاد شده است. از میان تمامی متون مورد مراجعه، این کتاب تنها متنی است که به «فره‌مند بودن سیاوش» اشاره کرده و این نکته‌ای است که فردوسی نیز در شاهنامه آن را از زبان خود سیاوش نقل می‌کند:

مرا آفریننده از فر خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش
تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن همان نیست روی
(شاهنامه فردوسی، ج ۳، ص ۳۶۷)

روایت ابن بلخی به پس از به نظم در آمدن شاهنامه مربوط است، لذا می‌توان تصور کرد که مؤلف، شاهنامه را در نوشتن روایت خود مدنظر داشته است:



کاووس را پسری آمد سخت نیکو و با ورج و نام او سیاوش و او را به رستم سپرد تا او را پرورد و رستم او را به زاولستان برد و آنجا تربیت کرد و ادبها آموخت و سخت رشید و هنرمند بیرون آمد و چون بالغ گشت او را به نزدیک پدرش کاووس آورد و به دیدار، سخت خرم گشت از آنچ پرهیز بود و ورجمند. کاووس زنی داشت، دختر افراسیاب بود به یک روایت و کاووس این زن را سخت دوست داشت و گویند جادو بوده است و این زن چون سیاوش را بدید بر وی عاشق شد و بدان انجامید که سیاوش به ترکستان افتاد از ترس پدر و آنجا کشته شد؛ چنانکه قصه آن مشهور است. دختر افراسیاب از سیاوش آبستن بود و چون سیاوش را بکشتند، این دختر را هلاک خواست کردن که پیران کسی از جمله بزرگان ترک بود، نگذاشت کی دختر را هلاک کند و او را بر کشتن سیاوش ملامت کرد و گفت این دختر را به من سپار تا چون بار نهد اگر پسر زاید، پسر را بکشم و اگر دختر آید، باری بزهکار نشوی. همچنین او را سپرد و دختر افراسیاب پسری آورد کیخسرو نام و پیران او را می‌پرورد و کاووس چون خبر حادثه شنید، جزع بسیار کرد و گفت سیاوش روحانی را من کستم نه افراسیاب (ابن بلخی، ۱۳۴۳، ص ۳۶۷).

مجم‌التواریخ و القصص^۴

مؤلف این کتاب در ضمن برشمردن حوادث و وقایع دوران کاووس به نقل داستان سیاوش پرداخته است. این روایت کاملاً مشابه روایت فردوسی است با این تفاوت که از «سودابه» به صورت «سوداوه» نام برده است (بهار، ۱۳۱۸، ص ۴۶۰).

راح‌الصدور و آیه‌السرور: محمدبن علی بن سلیمان راوندی

راوندی در بخشی از این کتاب به نام «فصل‌الغالب و المغلوب» به داستان ستمگرانی اشاره کرده است که بر مظلومان و بی‌گناهان تاریخ تسلط یافته و آنان را مورد ظلم و ستم قرار داده‌اند.

سیاوش در این روایت از جمله مظلومانی است که مورد ستم افراسیاب واقع شده است:

آدم علیه‌السلام را غلبه کرد و ابلیس پیش از آدم، جان بن جان را غلبه کرد و قابیل، هابیل را غلبه کرد و ضحاک، جمشید را و افریدون، بیورسب را که ضحاک بود و تور، ایرج را و افراسیاب، سیاوش را و کیخسرو، افراسیاب را و طوس، نوذر فرود را و گیو، گروی زره را و ... (راوندی، ۱۳۶۸، ص ۴۵۳).

اخبار ایران: ابن اثیر

این کتاب نسبت به کتابهایی که تا به حال از آنها یاد شد، موارد اختلاف بیشتری نسبت به شاهنامه دارد.

در این روایت، کاووس با دختر افراسیاب ازدواج می‌کند که به سیاوش دل می‌بندد: کاووس با دختر افراسیاب - پادشاه توران - ازدواج کرد. آن زن دل به سیاوش باخت و او را به خود خواند ولی سیاوش سرپیچی کرد. اما آن زن نزد پدرش سعایت کرد تا اینکه پدر را بر پسر بدگمان ساخت» (ابن اثیر، ۱۳۶۵، ص ۲۷). چنانکه پیداست در اینجا نامی از سودابه برده نشده بلکه از او به عنوان دختر افراسیاب یاد شده است.

از پیران ویسه نیز به صورت «فیران بن ویسغان» ذکر شده است: «... سیاوش از پدر نومید شد و ناچار رسولی نزد افراسیاب فرستاد و از او امان خواست تا به دربارش رود. افراسیاب او را پذیرفت و درین میان «فیزان بن ویسغان» سفیر بود» (ابن اثیر، ۱۳۶۵، ص ۲۸).

فرنگیس نیز در این روایت به صورت «وسفا فرید»^۵ آمده است: «سیاوش به دیار توران رفت و افراسیاب از او پذیرایی شایان نمود و مقرری بر او گماشت و دخترش را که وسفا فرید نام داشت به او داد (و آن مادر کیخسروست)» (ابن اثیر، ۱۳۶۵، ص ۲۷).

سیاوش در اثر بدبینی افراسیاب و به سعایت پسر و برادرش «کندو» کشته می‌شود در حالی که در روایت فردوسی فرزند او - سرخه - در این ماجرا نقشی ندارد و برادرش نیز گرسیوز است نه کندو: «[افراسیاب] کم‌کم از دانش و شجاعت سیاوش بر سلطنت خود بترسید و بدگمانی پیش آمد و در این امر پسر و برادر افراسیاب کند و دخالت داشتند که بر سیاوش حسد می‌بردند» (ابن اثیر، ۱۳۶۵، ص ۲۹).

افراسیاب دستور می‌دهد، سیاوش را قطعه‌قطعه کنند (ابن اثیر، ۱۳۶۵، ص ۲۹) در حالی که در شاهنامه و برخی متون دیگر تنها سرش از بدن جدا می‌شود:

بیفگند پیل ژیان را به خاک	نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
یکی تشت بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین سرش

(شاهنامه، ج ۳، ص ۴۵۰)

تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی

روایت این کتاب، همچون روایت فردوسی در شاهنامه است با این تفاوت که مثل متون یاد شده، نام سودابه به صورت «سوداوه» آمده و رستم پس از حمله به توران به انتقام سیاوش، پشته‌ای از خاک آنجا را به ایران می‌آورد که بعدها کاووس بر آن عمارتی باشکوه بنا می‌کند:

پهلوانان کاووس به شکارگاه افراسیاب رفتند. دختری را از تخم گرسیوز یافتند. کاووس او را از پهلوانان بستد و سیاوش ازو بزاد. بعد از یوسف علیه‌السلام به صورت او دیگری نبود. به تهمت سوداوه زن کاووس که برو عاشق بود [سپاه برداشت] به ترکستان پیش افراسیاب رفت و دخترش [فرنگیس] بخواست. چون فرنگیس ازو حامله شد، سیاوش به قصد گرسیوز، برادر افراسیاب، کشته شد. گویند کبود پوشیدن و [موی فرو گذاشتن] از رسم عزای اوست. چون خبر قتل او به ایران آمد، رستم زال که اتابک او بود پیامد و سوداوه را بکشت و با اکابر ایران به ترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم گردانید. رستم تا هزار فرسنگ [در ترکستان ولایات] خراب کرده و قتل عام [رفت] پس به ایران آمد [و خاک ترکستان به ایران آورد]. کیکاوس در ولایت دیاربکر [از آن خاک که ستم از ولایت توران زمین آورده بود]، پشته‌ای ساخت و بر آن عمارت کرد. آن را اکنون [عقروپ] خوانند (مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۸۸).

حفظ ترتیب تاریخی در ذکر متون یاد شده، گواهی می‌دهد که هر متنی، متن پیش از خود را به عنوان منبع مورد نظر داشته است. گاهی نیز بررسی وجوه مشترک باعث می‌شود، تصور گردد که همگی اینها به منبع اصلی فردوسی یعنی شاهنامه ابومنصوری مراجعه کرده‌اند.

از مقایسه این متون با شاهنامه فردوسی نتایجی به دست می‌آید که گاهی تکراری است؛ به عنوان مثال می‌توان از سودابه نام برد که در همه متون حضوری فعال و تعیین‌کننده دارد.

سودابه در چهار متن یعنی «تاریخ بلعمی»، «تجارب الامم»، «فارسنامه» و «اخبار ایران»، که به ترتیب به قرون چهارم، پنجم، ششم و هفتم متعلق هستند به عنوان دختر افراسیاب معرفی شده است.

پیشینه این نظر را می‌توان به متون اولیه‌ای مربوط دانست که به این مطلب پرداخته‌اند؛ یعنی در دورانهای کهن، سودابه دختر افراسیاب بوده که به همسری کاووس درآمد و در نتیجه مادر سیاوش است و همین مادر است که بر فرزند خود عاشق

می‌شود؛ اما از آنجا که در آموزه‌های اسلامی، عشق مادر به فرزند به این گونه ناپسند شمرده می‌شود برای او مادری دیگر از نژاد گرسیوز فرض شده است. بنابراین می‌توان از راه حدس و گمان به این نتیجه رسید که این مطلب در شاهنامه ابومنصوری هم به این صورت بوده ولی فردوسی به دلیل مقتضیات اجتماع اسلامی در آن دست برده و آن را تغییر داده است.

مورد دیگری که در مورد سودابه وجود دارد، اسم اوست که در «مجمل التواریخ»، «تاریخ گردیزی» و «تاریخ گزیده» به صورت «سوداوه» و در «تاریخ ثعالبی» و «آفرینش و تاریخ» به صورت «سعدی» آمده است.

نکته مهم دیگری که از مقایسه متون به دست می‌آید، «مادر سیاوش» است. در مورد این زن، که در شاهنامه نیز حضوری کوتاه و منفعل دارد، تنها در «تاریخ ثعالبی» و «تاریخ گزیده» می‌توان مطالبی به دست آورد.

نتیجه‌گیری

شاهنامه فردوسی، عرصه‌ای مناسب برای رشد نیروهای بالقوه سیاوش به عنوان شاهزاده‌ای اهورایی و مقدس است که برای تعالی مؤلفه‌های انسانی خویش، آگاهانه در راه مرگی تلخ، سر تسلیم فرود می‌آورد.

در میان متون تاریخ داستانی ایران پس از اسلام، تنها متن «ثعالبی» طول و تفصیلی دارد که فردوسی هم به آن پرداخته است، در مقابل، متون دیگر هر کدام بخشی از این داستان را پرورده‌اند؛ لذا هیچ کدام جامعیت روایت فردوسی را ندارند.

در داستان سیاوش، عناصر انسانی و غیرانسانی متعددی دست در کارند تا فاجعه مرگ او را به وجود بیاورند. از میان عناصر انسانی می‌توان به مردان و زنانی اشاره کرد که در دو جبهه ایران و توران به ایفای نقشهای خود می‌پردازند. سرنوشت، خوابها و تمام عناصر ماوراء طبیعی نیز از جمله شگردهای غیرانسانی است که این شاهزاده را به سوی مرگی مظلومانه سوق می‌دهد.

هر کدام از این عناصر - انسانی و غیر انسانی - در متون یاد شده، ویژگیهایی و اشتراک و افتراقی با روایت فردوسی دارد. در برخی از متون، بعضی از شخصیتها در مسیر داستانی حذف شده است؛ برای نمونه می‌توان به موقعیت «سودابه» به عنوان یکی از محوری‌ترین و سرنوشت سازترین عناصر این تراژدی اشاره کرد. در «تاریخ بلعمی»،

نامی از این زن به عنوان دختر پادشاه هاماوران نیست و در «مجمّل التواریخ» به صورت «سوداوه» ذکر شده و این در حالی است که «آفرینش و تاریخ»، «مروج الذهب» و «تاریخ ثعالبی» به صورت «سعدی» آمده است. آنچه همه متون در مورد این زن اتفاق دارند، نوعی نیروی جادوگری است و اینکه او عامل اصلی مرگ سیاوش به شمار می‌آید. نکته قابل توجه درباره این متون این است که نقش شخصیت‌های داستان در همه موارد با شاهنامه مشترک است و آنچه متفاوت به نظر می‌رسد، نام افراد است؛ به عنوان نمونه می‌توان به «پیران ویسه» اشاره کرد که در «اخبار الطوال» به صورت «برایان» و «گرسوز» که در «تاریخ بلعمی» به شکل «کیدربرسکان» ذکر شده است. به طور کلی موارد اختلاف در این متون با مبانی بنیادین داستان در شاهنامه منافات زیادی ندارد و شامل حوزه‌هایی است که بر اثر گذر دراز مدت زمان و تعدد منابع، دچار دستبرد گردیده است.

پی‌نوشت

۱. یوستی نیز در نامنامه خود «سودابه» را «سعدی» حدس زده است.
۲. نام گیو در متون پهلوی از جمله داستان دینیک، بندهش و زند و هومن یسن به صورت Wev و Gev (هر دو با یای مجهول) ضبط شده است. رک فرهنگ نام‌های شاهنامه: منصور رستگار فسایی، جلد دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۹۳۳.
۳. مؤلف این کتاب نامعلوم است
۴. مؤلف این کتاب نامعلوم است.
۵. نام فرنگیس در منابع پهلوی به صورت «ویسپان فریه» Vispan آمده و تبدیل این نام به صورت فارسی خود به نوعی خاص صورت گرفته است و کمتر سابقه دارد. رک ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۷۹.
۶. در برخی از نسخ خطی شاهنامه نیز سودابه به صورت سوداوه به کار رفته و در چاپ دکتر خالقی نیز به همین صورت آمده است. بر این اساس احتمال اینکه سوداوه در اصل سیاوه (سیابه) یعنی دارای آب و رنگ سیاه بوده باشد، دور از ذهن نیست.
۷. این نظر متعلق به آقای خالقی مطلق در مقاله‌ای با عنوان «نظری درباره هویت مادر سیاوش» در ایران نامه، ۲/۱۳۷۸ است.

منابع

۱. ابن بلخی، فارسنامه به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز: انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳.
۲. ابن اثیر، کامل، اخبار ایران، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۵.
۳. اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۴. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادنی، تهران: زوار، ۱۳۸۳.
۵. بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۲.
۶. تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: مؤسسه خاور، ۱۳۱۴.
۷. ثعالبی، ابومنصور، تاریخ ثعالبی (غرراخبار الملوک الفرس و سیرهم)، مقدمه زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، ترجمه محمد فضایی، تهران: نقره، ۱۳۶۸.
۸. خالقی مطلق، جلال، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱. (مقاله «نظری درباره هویت مادر سیاوش» در این مجموعه است)
۹. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبارالطوال، ترجمه محمد صادق نشأت، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۱۰. راوندی، محمد بن علی سلیمان، راحه‌الصدور، تصحیح محمد اقبال با توضیحات مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۱۱. رستگار فسایی، منصور، فرهنگ نام‌های شاهنامه، ۲ جلد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۳ (دوره ۹ جلدی چاپ مسکو)، تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.
۱۴. کالیستنس، اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۱۵. گردیزی، عبدالحی، تاریخ گردیزی، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۶. مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
۱۷. مسعودی، علی بن حسین، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
۱۸. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۹. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب‌الامم، ترجمه ابواقسمن امامی، ج ۱، تهران: سروش، ۱۳۶۹.

۲۰. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، مقدمه، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، ۱۳۷۴.

۲۱. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن ناصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.